

مالکیت را به خاطر می‌آوری؟^۱

نیکلاس بلاملی

برگردان: همن حاجی میرزایی

پیش‌تر مالکیت زمین را جدی می‌گرفتیم. اندیشمندان بسیاری، با پیش‌زمینه‌های متنوع، مالکیت را کانون پژوهش‌شان قرار داده بودند. آن‌ها می‌پرسیدند «مالکیت چگونه عمل می‌کند؟». مشخصاً با مالکیت خصوصی چگونه باید برخورد کرد؟ چگونه مالکیت شکل گرفت؟ شکل گرفتن مالکیت چه پیامدهایی داشته است؟ این پژوهش‌ها اخلاق مالکیت را نیز مورد بازاندیشی قرار دادند. روایت لاک از خصوصی‌سازی مایملک مشاع خدادادی که طبق آن مالکیت خصوصی از ترکیب کیمیاگرانه‌ی کار انسان و خاک آفریده می‌شود، همزمان هم توصیفی است و هم تجویزی. طبق نظر او، [جنبش] حصارکشی نه تنها اجتناب‌ناپذیر بود بلکه از آن حیث که تحقق مشیت الهی است، به لحاظ هنجاری پسندیده هم است. عجیب نیست که روایت مارکس از خصوصی‌سازی آهنگ اخلاقی بسیار متفاوتی دارد. مارکس با خشم فریاد برآورد که تاریخ حصارکشی با خون و آتش نوشته شده است. هر توجیهی، همانند توجیه لاک، چیزی بیش از مغشوش کردن سلطه‌ی طبقاتی نیست. به باور مارکس تاریخ سرمایه‌داری خود گواهی روشن است بر پوچ بودن قداست مالکیت خصوصی: جایی که قرار است بنیان‌های سرمایه‌داری تثبیت شود، حقوق مالکیت به صورت وقیحانه‌ای نقض می‌شود.

به‌طور مشابهی، سیاست مالکیت نیز به‌طور شایانی مورد مذاقه‌ی قرار گرفته است. از نظر لاک مالکیت، با توجه به ریشه‌های فرضیش در جهانی پیش از دولت، پیشاسیاسی بود. طبق استدلال او ضرورت مالکیت را به وجود آورده و برای حفاظت از مالکیت دولت شکل گرفته است. همین‌طور [مالکیت] محدوده‌ی استقلال فردی، جدا از ساحت امر سیاسی تعریف می‌شد: سیاست (یعنی، دولت) آن چیزی بود که مالکیت را تهدید می‌کرد. بر عکس از نظر رئالیست حقوقی رابرت هیل^۲ مالکیت خصوصی به شدت به قدرت عمومی وابسته بوده است. از نظر او مالکیت خصوصی شکلی از حق حاکمیت تفویضی بود. به همین جهت هم خاستگاهش و هم اثراتش عمیقاً سیاسی است.

با این حال، اکنون اکثر ما توجه بسیار کمی به مالکیت داریم. مالکیت صرفاً (و به نظر من به‌طرز نگران‌کننده‌ای) تبدیل به چیزی بدیهی شده است. این غفلت تنها درون آکادمی نیست. قضات، سیاست‌گذاران و دیگران به صورت معمول مالکیت و اثراتش را کنار می‌گذارند. بنابراین برای مثال از این روست که آکادمیسین‌های مطلع خودشان را متعهد به نشان دادن اهمیت مالکیت برای بی‌خانمانی می‌کنند، انگار چیز پنهانی را فاش کرده‌اند.

^۱ این متن برگردانی است از یادداشتی با مشخصات زیر:

Blomley, Nicholas (2005) "Remember property?", *Progress in Human Geography* 29, 2 (2005) pp. 125-127

^۲ Robert Hale

شاید این وضعیت به این دلیل است که مالکیت دیگر به شیوه‌ای که در گذشته تغییراتش عیان بود تغییر نمی‌کند (اگرچه این مطمئناً اشتباه است). از این زاویه فرآیند حصارکشی^۲ حالا دیگر کامل شده است. اما شاید ما بی‌توجه‌تر شده‌ایم، به‌خاطر اینکه معنای مالکیت کاملاً مشخص و عادی شده است. مالکیت قبلاً عرصه‌ی پهن‌دامنی از مقولات و معانی را دربرمی‌گرفت: از قواعد اخلاقی (propriety)، مجموعه‌ی مختلفی از دارایی‌ها و منافع گرفته تا سیاهه‌ای از اشخاص و عناوین به‌نام مانند زارعین خرده مالک در آثار جان لاک تا اربابان آدمکشِ پرودون. با این وجود اکنون به نظر می‌رسد مالکیت دلالت بر چیز بسیار محدودتر، آشناتر و البته کسل‌کننده‌تری دارد.

این [اتفاق] به باور من نشان می‌دهد درون جوامع لیبرال فهم بسیار محدودی از مالکیت حاکم شده است. مدل مالکیت بلکستونی^۴ یا کلاسیک (که به صورت‌های مختلفی نامیده شده است) تاثیر پربرایند و قدرتمندی بر روی قوه تخیل داشته و فهم ما را از امکان‌های زندگی اجتماعی، اخلاق روابط بشری و نظم زندگی اقتصادی را دستخوش تغییر کرده است. فلیکس کوهن این برداشت از مالکیت را چنین خلاصه می‌کند: «فقط از خلال مفهوم حق مالکیت است که می‌توان چنین چیزی گفت: ای جهانیان، دست به X نزنید مگر با اجازه‌ی من. یا اجازه‌اش را می‌دهم یا نه. امضا: شهروند خصوصی. پشت‌نویسی: دولت» (به نقل از Donahue, 1998: 191). به‌طور کلی‌تر این مدل از ما می‌خواهد مالکیت را به شیوه‌های زیر ببینیم:

- فرض می‌شود بر اساس سند رسمی و نه ادعاهای غیررسمی یا اخلاقی یک مالک واحد قابل شناسایی است.
- این مالک از تمام حقوق مرتبط با مالکیت- شامل عدم اجازه‌ی ورود دیگران، واگذاری یا فروش ملک، و استفاده از ملک آن‌گونه که صلاح می‌بیند- برخوردار است.
- گفته می‌شود مالک مقابل تمام منافع دیگر به‌ویژه دولت قرار دارد. اگرچه امکان مداخله‌ی دولت وجود دارد، اما همیشه این مداخله با دیده شک و تردید نگریده می‌شود. این شک تنها وقتی مرتفع می‌شود که مداخله‌ی دولت [منافع] مالک را در اولویت قرار دهد یا حق مالکیت را ارجح بشمارد.
- مالک به‌دنبال نفع شخصی‌ست و خود را در اولویت قرار می‌دهد- برای مثال او (که معمولاً مرد است) زمین را برای بیشینه‌کردن بهره‌وری، یا رسیدن به قیمت فروش بالاتر آباد می‌کند.
- وقتی از مالکیت حرف می‌زنیم اساساً منظورمان مالکیت خصوصی است. این دو مترادف تلقی می‌شوند. وقتی از مالکیت حرف می‌زنیم در واقع داریم از مالکیت خصوصی حرف می‌زنیم.

^۲ محصور و خصوصی‌کردن اراضی مشاع

^۴ William Blackstone

بلکستون قاضی بود در قرن هجدهم که حق مالکیت را به‌عنوان: «سلطه‌ی تام و تمامی که یک فرد بر چیزهای بیرونی در جهان ادعا و اعمال می‌کند، و ملغاکنده‌ی هرگونه حقوق افراد دیگر در جهان است» تعریف کرده است. در این دیدگاه مالکیت، یعنی رابطه‌ی بین شخص و چیز، که به فرد «سلطه‌ی مطلق» بر شی می‌دهد.

نشان دادن کمبودهای تحلیلی این مدل آسان است. با وجود این آنچه مهمتر است نشان دادن اثرات سیاسی و اخلاقی چنین نگاهی به مالکیت است، به ویژه وقتی در جهان مالکیت زندگی می‌کنیم و آغوش نئولیبرالی برای خصوصی‌سازی گشوده است. برای مثال:

- مدل غالب که جغرافی‌های اخلاقی دوگانه‌ی عمومی-خصوصی را تثبیت می‌کند، این فرضیه‌ی راسخ را دارد که باید حد «مداخله»ی دولت در سپهر «خصوصی» مشخص شود (انگار دولت‌ها از قبل درون سپهر خصوصی نبوده‌اند). سپهر خصوصی به عنوان مکان فردیت، اختیار و استقلال ارزشمند است، در حالی که کنش دولتی تهدیدی بالقوه برای آزادی است. این نه تنها در هر شکلی از کنش جمعی تشکیک ایجاد می‌کند، بلکه همچنین اثرات قدرت خصوصی (البته همچنین خود مالکیت) را پنهان می‌کند.
- تمرکز بر مالک مستقل و مجزا از دیگران، رابطه‌ی حیاتی و قانونی مالکیت را رابطه‌ی بین مالک و چیزهای تحت تملکش جا می‌زند. در زبان عامه، ما در مورد «ملک من» بودن چیزها حرف می‌زنیم. در نتیجه، از مالکیت سیاست‌زدایی می‌شود. این واقعیت پنهان می‌شود که مالکیت اساساً به روابط بین مالکان و غیرمالکان می‌پردازد: حقوق من نسبت به «چیزهایم» بدون قدرتم برای منع دیگران از استفاده و منفعت بردن از آن چیزها بی‌معنی است. آن قدرتی که دیگران را [از ورود و استفاده از مایملک من] منع می‌کند و توسط دولت حمایت می‌شود و به لحاظ اجتماعی تبعیض‌آمیزند، منافع آن‌هایی که مالکیت خصوصی دارند را به ضرر آن‌هایی که ندارند تقویت می‌کند. با توجه به آنکه اقلیتی از مردم صاحب بخش عمده‌ای از املاک مولداند، این قضیه موجب وابستگی غیرمالکان به مالکان و بنابراین روابط قدرتی که نابرابری نظامند تولید می‌کند می‌شود.
- از طریق همین شکل از مالکیت است که مردم جایگاه‌های متفاوتی در اجتماع پیدا می‌کنند. حتی با وجود آن که دیگر مالکیت ملک پیش‌شرط رای دادن نیست، مالکیت ملک خصوصی از آن رو که نشان‌دهنده‌ی جایگاه، مسئولیت‌پذیری، و خویش‌داری فرد است چیز خوبی تلقی می‌شود. بر عکس، آن‌هایی که مالک نیستند (یا کسی که به شیوه‌هایی که این مدل مالکیتی مناسب می‌داند مالک نیست) با سوءظن نگریسته می‌شوند. به نگاهی که به مستاجران وجود دارد توجه کنید. ما به مستاجران مظنونیم نه تنها چون عموماً نسبت به مالکان فقیرترند، بلکه چون اجاره می‌کنند. به معنای دقیق کلمه، آن‌ها مالکان ناتمامند. زبانمان به ما خیانت می‌کند: مالکان در محلات «ساکن» هستند؛ مستاجران اما واحدهای مسکونی را «اشغال/تصرف» می‌کنند. مالکان باثبات و مسئولیت‌پذیرند؛ مستاجران متحرک و غیرقابل‌اعتماد. این قضیه به صورت غیرانتقادی به درون سیاست قاچاق شده است که می‌تواند اثرات آزاردهنده‌ای داشته باشد. سیاست مسکن به صورت طاقت فرسایی به نفع مالکان، و به ضرر مستاجران است. برنامه‌های بازآفرینی شهری زیر پرچم «ترکیب اجتماعی»^۵ صاحبان ملک را تشویق می‌کند به نواحی‌ای که تحت سلطه‌ی مستاجران است بروند تا وضعیت محله را «بهبود ببخشند».

^۵ social mix'

فضا و دیالکتیک

- شاید در نتیجه‌ی اثرات این مدل از مالکیت- فردگرایی، طرد و بدگمانی- است که می‌توانیم بازقلمروی‌سازی مالکیت را احساس کنیم. افزایش ناگهانی شهرک‌های دروازه‌دار، سیستم‌های دزدگیر خانه و اشکال دیگر سخت‌سازی⁶ همزمان با گسترش اشکال جزایی کنترل در برابر آن‌هایی که از مالکیت خصوصی منع شده‌اند (یعنی بی‌خانمان‌ها)، نشان می‌دهد که «خوشی آرام» مالکیت خصوصی تا حد زیادی پارانویایی‌تر و متزلزل‌تر شده است.
 - مرکزیتی که به مالکیت خصوصی داده شده به معنای آن است که سایر مطالبات ارضی (سایر اشکال مالکیت)، اگر اصلاً چنین چیزی وجود داشته باشد، با سوءظن، تمسخر یا بی‌تفاوتی نگریسته شوند. برجسته‌ترین مورد مطالبات ارضی بومیان است، که همچنان یا به صورت نمود ناقصی از مدل مسلط یا به عنوان چیزی از بیخ و بن متفاوت که دیگر واقعاً مالکیت نیست تلقی می‌شود. این در مستعمره‌نشین‌ها بی‌عدالتی‌ای عمیق و بادوام به وجود آورده است.
 - همچنین دیدگاه غالب شیوه‌های متنوع و مختلفی را که در آن مالکیت به شکل دیگری جامه‌ی عمل به خود پوشانده مخفی می‌کند. نه تنها خود «مالکیت خصوصی» نسبت به آنچه مفروض ماست بسیار پیچیده‌تر است (و رک و راست غیرخصوصی‌تر است از آنچه ما می‌پنداریم)، بلکه ممکن است انواع بسیاری از مالکیت که خارج از شرایط مدل غالب قرار دارند وجود داشته باشند. مردم به شیوه‌های بسیار متنوع‌تر، همپوشان‌تر و غالباً با گرایش بسیار جمعی‌تری مالکیت را می‌فهمند. به عبارت دیگر، امر اشتراکی همچنان تا حد زیادی با ما همراه است. می‌توانیم در رویه‌های رسمی (برای مثال قانون مزاحمت⁷) و همچنین بیرون از رویه‌های رسمی (اقامت اشتراکی⁸) این تنوع فهم و عمل مالکیت را بیابیم. اشتراک‌کنندگان را هم می‌توان در محیط‌های سنتی، همانند محل‌های ماهیگیری نزدیک دریا، و هم در محیط‌های تازه رواج یافته‌ای همانند فضای سایبری اشتراکی پیدا کرد. اگرچه مالکیت اشتراکی می‌تواند در خدمت قدرتمندان (برای مثال شهرک‌های دروازه‌دار) قرار گیرد، اما همچنین می‌تواند جایی برای مقاومت و دگرگونی (همانند نمونه‌ی سکونت بی‌جواز در زمینی یا سکونت غیررسمی) نیز باشد.
- با این وجود ماندگاری الگوی غالب به معنی شکست خوردن این آلترناتیوهای متنوع در پدیدار شدن بر روی نقشه‌های مالکیت ما است.

⁶ target hardening

⁷ Nuisance law

طبق قانون اشخاصی که اموال غیر منقولی را در اختیار دارند، خواه مالک یا مستاجر، حق دارند از ملک خود در آرامش استفاده کنند. هر گونه مداخله یا جلوگیری در ارتفاع کامل از این حق، مزاحمت خوانده می‌شود. برای مثال، اگر همسایه‌ای با ایجاد سر و صدای نامتعارف، بوی آزار دهند یا آلودگی و غیره اجازه ندهد تا شما از ملک خود استفاده مطلوب ببرید و این کار وی برای مدتی ادامه داشته باشد، برایتان مزاحمت ایجاد کرده است و می‌توانید علیه او در دادگاه‌های مدنی اقامه دعوی کنید. در «مزاحمت» خسارت فیزیکی به ملک وارد نمی‌شود، بلکه مزاحمت پیوسته باعث می‌شود شخص نتواند از ملک خود در آرامش استفاده کند و او را مجبور به شکایت می‌کند. «مزاحمت» به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) مزاحمت خصوصی ب) مزاحمت عمومی

منبع:

<http://www.dadgar.ca/canada/%D9%85%D8%B2%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AA%D8%B4%D8%A8%D9%87-%D8%AC%D8%B1%D9%85/>

⁸ surfing

فضا و دیالکتیک

می‌توان این بحث را همچنان ادامه داد. منظوم از این بحث این بود که فراموش کردن مالکیت هزینه‌های جدی دارد، چون مالکیت ما را فراموش نکرده است. با وجود این، نگاه‌های آلترناتیو توسط مدل صلب مالکیتی که ما طبق آن عمل می‌کنیم پنهان شده است. ردپای مدل غالب بخشی از جغرافیای اقتاعی آن را افشا می‌کند. برای مثال این مدل به مرزهایی متوسل می‌شود که هم واقعی و هم استعاری‌اند. این مدل مالکیت را قلمروی می‌کند، آن را تبدیل به فضایی مجزا می‌کند. بازنمایی‌های فضایی در کانون مالکیت قرار دارند: الگوی اصلی مالکیت خصوصی، مسکن تک‌خانوازی است- هنگامی که تصویر ذهنی از مالکیت را به یاد می‌آوریم، به احتمال زیاد به خانه فکر می‌کنیم. پشت این صحنه‌ی ایدئولوژیک پیش‌پاافتاده، با تصویرهای آسوده‌اش از حریم خصوصی و خانوادگی، شرکت‌ها پنهان شده‌اند.

به همه‌ی این دلایل الزامی است که جغرافی‌دانان مالکیت را جدی بگیرند، اثرات مدل غالب آن را در جهان بررسی کنند، همچنین واقعیت‌های جالب‌تر و پیچیده‌تر را درباره‌ی مالکیت فاش کنند. همچنین ضروری است که درباره‌ی جغرافی‌های اثرگذار مالکیت بیاندیشیم- برای مثال، اثراتش بر بازنمایی‌های فضایی خاص همانند مرز؛ یا شیوه‌های جالبی که مالکیت به تولید چشم‌اندازهای خاص کمک می‌کند؛ یا اثرات غالباً خشن مالکیت بر فضای عمومی؛ یا مرکزیت منع و طرد برای مالکیت. بی‌تردید محدود مفاهیم جغرافیایی حیاتی مانند مالکیت ممکن است وجود داشته باشند.

منابع:

Donahue, C. 1998: Property law. In *The New Encyclopedia Britannica*, Volume 26 (fifth edition), London, 180-205.